

شعوبیه

نگارش آقای همائی

۲۴

تدبیر ابومسلم در استفاده از دوتیرگی عرب

خراسان در عهد بنی امیه مملکتی پهناور بود و تقریباً بدو برابر آنچه امروز نام خراسان دارد بالغ میگردد. این مملکت عظیم همواره میدان تاخت و تاز قبائل عرب و قلمرو نفوذ و فرمانروائی حکام (مضری) و (یمانی) بود. اعیان این دو قبیله یکی بعد از دیگری در این سرزمین حکومت خودسرانه عربی داشتند و پیوسته میان آنها فتنه دوتیرگی در کار و آتش عداوت و دشمنی شعله ور بود. و هر وقت یکی از آنها روی کار میآمد افراد قبیله خود را بر سر کار میآورد و از نو آتش ظلم و بیداد بر سراهایی بیچاره می افروخت و در آنمیان ایرانیان میسوخفتند و میساختند.

حکومت عربی بنی امیه از بن و اساس مبنی بر ستمگری و بیداد و تحقیر ایرانیان بود، حکام و فرمانگذاران کاسه گرمتر از آتش بودند، سربار همه آنها و بقول عربها «ضغت - علی ابالة» دوتیرگی و دشمنی حکام با یکدیگر بود که هر لحظه برای مردم خراسان دردی بیدرمان تولید میکرد. ازین رهگذر مملکت خراسان از هر ناحیه ای بیشتر در زیر فشار حکومت عربی واقع گردید و در نتیجه آوازه مخالفت با دولت اموی و استقبال از دعوت عباسی از همانجا آغاز شد. چون عربها از مقصود باطنی و رفتارهای مخالفت آمیز ایرانیان آگاه شدند درصدد اتحاد برآمدند و خواستند که جنگهای داخلی خود را کنار گذارده یکسره درصدد دفع شر ایرانیان برآیند: قبائل (دیبمه) و (مضر) و (یمن) با یکدیگر عقد یگانگی بستند که بترك مخاصمتهای داخله بگویند و در جنگ با ابومسلم متفق شوند.

اما ابومسلم و ایرانیان دیگر که با او همدست بودند بهر تدبیری که ممکن بود راه اتحاد و اتفاق میان قبائل عرب را بستند و آتش دوتیرگی را دامن زده آنها را بجان یکدیگر انداختند و بلاوه پاره ای از زعماء و رؤسای قبائل را با خود همدست کردند و آنها را آلت اجراء مقصود خویش ساختند. تدبیر ابومسلم و پیشرفتهای روزافزون ایرانیان بطوری قبائل عرب را مرعوب ساخت که دسته دسته نامه و شفیع میفرستادند که درحانة بیروان او مسلم داخل شوند و ایرانیان نمی پذیرفتند. علی بن کرمانی یکی از رؤسای یمانیها بود که میخواست با اصحاب و اتباع خود بجز که ایرانیان مذحق شود. - نصر بن سيار هم شفاعت از قبیله (مضر) میکرد، و همچنین

هر دسته شفیعی بر میانگیختند و متوسل با بومسلم میشدند تا در حزب اتباع وی داخل شوند. بالاخره ابومسلم چنین قرارداد که جماعتی از نمایندگان هر قبیله بحضور وی آیند تاهر دسته‌ای را خودخواست اختیار کند. همچنین کردند و ابومسلم بالاخره علی بن کرمانی و اصحاب او را از (قحطان) و (ربیعہ) انتخاب کرد و از این جهت قبیله (مضر) بی اندازه خوار و سرشکسته شدند .

بالجمله ابومسلم بمقصود خود نائل گردید و ایرانیان فیروز و کامیاب گشتند و عاقبت بنیروی تدبیر و شمشیر بساط دولت عربی بنیامیه را برچیده دولت بنی عباس را بدخواه خویش تاسیس کردند و خود داخل کارها شده زمام امور را بدست گرفتند و از قبیل برامکه آنانکه در دستگاه خلفا صاحب نفوذ و قدرت کامل گشتند بطوری با مردم بنای خوشرفتاری نهادند که بیشتر از شخص خلیفه اسلام مورد احترام و ستایش و اقام شدند بحدی که خلفا بر آنها رشک میبردند و کینه آنان بدل میوریدند .^۲

ابومسلم ذاتاً بجنس عرب بدبین بود و بدوستی و یگانگی آنها با ایرانیان اطمینان نداشت. این بود که از ابتدا عربها را آلت اجراء مقصود قرار داد و چون بمرام و مقصد خود رسید دیگر آنها را راه نداد. سهل است که دراستیصال آنان بکوشید و ربا و زعمای قبائل را بکشت .

نهدت شوییه در بر انداختن سیاحت عرب مؤثرتر از قیام ابومسلم بود

قیام ابومسلم و تدبیرات سیاسی ایرانیان منتهی بانقراض دولت اموی و تشکیل خلافت عباسی گردید و انقلابی عظیم در عالم سیاست اسلامی ایجاد نمود. ایرانیان تا حدی بمقصود اصلی خود فیروز شدند. انقلاب سیاسی که در نتیجه قیام ابومسلم وجود گرفت بی اندازه از سیادت عرب کاست و مقام و منزلت آنها را بیحد تنزل داد ولی نتوانست ریشه نفوذ و اقتدار عرب را بکلی بر کند و بالمره اعتبار آنها را ازین ببرد .

خلفای بنی عباس جنساً عرب هاشمی بودند و اگرچه نفوذ ایرانیان آنها را بیحد فارسی منش و ایرانی مآب کرد و دست از حمایت عرب و حکومت عربی قح خالص که مخصوص دوره اموی بود برداشتند ولی نژاد و اصل خود را بکلی فراموش ننمودند، و ازینجهت باز هم بجنس عرب بدیده احترام و تعظیم مینگریستند و آنها را در مناصب مهمه شرکت میدادند .

در همان عهد که وزرای مقتدر ایرانی سرکار و ایرانیان مصادر امور مهمه مملکت بودند، عربها هم نسبتاً در کارها مداخله داشتند و دست از خصومت دیرینه بر نداشته جهد میکردند که بتدبیر و حیل دوره گذشته را تجدید نمایند، و برای این مقصود دسیسه ها بر میانگیختند بلکه بتوانند ایرانیان را از کار بیندازند و خود جانشین آنها شوند یا لااقل از نفوذ آنان بکاهند، و احياناً تاحدی هم موفق شدند، و بسعایت و فتنه انگیزی همین جنس بود که خون بعضی وزرای ایرانی عهد عباسی ریخته شد و جان و مال آنها بهدر رفت !

خلفای بنی عباس هم بدانسبب که گفتیم جوهر ذاتی را بکلی فراموش نکرده دستخوش تعصبات عربی میشدند و بالاخره یاس خدمتها و جانفشانیهای ایرانیان را نگاه نداشتند: ابومسلم بدست منصور عباسی کشته شد، هرون الرشید دودمان برامکه را بر انداخت، مامون (فضل بن سهل) را

۱- تفصیل این قضیه در تاریخ طبری است ج ۹

۲- ابن خلدون

بگشت : و در ریختن این خونها بی اندازه سعایت عربها مداخله داشت و در امثال اینگونه موارد بود که تیر آنها بهدف مراد اصابت مینمود ! - (بنی قحطبه) احوال (جعفر برمکی) از بزرگترین ساعیان و دشمنان وی بودند ! (نعیم بن حازم) یکی از اعیان عرب بود ، در حضور مامون با فضل بن سهل مناقشه میکرد و بدو میگفت : تو میخواهی دولت را از بنی عباس باولاد علی انتقال دهی و دورهٔ ملك کسروی و ساسانی را تجدید نمائی ؟

راست است که بزرگترین مناصب دولت یعنی وزارت بدست ایرانیان افتاد و شوکت و قدرت آنها حتی از مقام خلافت بگشت و برامکه را مردم بیشتر از شخص خلیفه میستودند - ولی در همانوقت بازهم عربها از قدرت و نفوذ در مناصب عالیه بی نصیب نبودند .

سپاه منصور عباسی از چهار قسمت تشکیل یافته بود ، یکقسمت خراسانی بودند و سه قسمت عرب یمنی و مضرری و ربعی ۲ ، و با اینکه عادت منصور ظاهراً بر این بود که جنس موالی خاصه ایرانیان را بر عنصر عرب ترجیح میداد و میگفت که جنس عرب نباید در حرمسرای من داخل شود ۲ ، باز هم لشکر خود را بدانسان که گفتیم تشکیل داده بود ، و همانطور که یکی از موالی را عامل قری و قصبیات بصره و اباه نمود ، ولایت بصره را هم به (سلم بن قتیبه باهلی) داد ؛ و (محمد بن خالد بن عبدالله قسری) را بریاست حرمین (مکه و مدینه) تعیین کرده . - همان منصور که اهل خراسان را بیروان و یاران خود میخواند بیش از وفات بیسرش دربارهٔ خراسانیان وصیت میکرد که با آنها خوشرفتاری و حسن سلوکلداشته باشد بازهم احياناً بر آنها ریاست میداد و آنها را احترام میکرد .

طبری مینویسد که بسیاری از حکام و عمال هرون الرشید عربها بودند . طیفور مینویسد در همان روز که مامون ریاست شرطه را بطاهر داد جمعی از هاشمین را بحکومت نواحی شام فرستاد .

بالجمله در عصر عباسی اول با اینکه همهٔ قدرت و شوکت در دست ایرانیان بود باز هم جمعی از امراء و سرکردگان عرب در ایندوره مشهور بودند که از آنجمله اند : سعید بن سالم باهلی ، معن بن زائده شیبانی ، ابودلف عجلی ، روح بن حاتم بن قبیصه ، مهلب بن ابی صفره ، تمامه بن اشرس - بعلاوه می بینیم که درین عهد بعض مردم هرچند از راه سیاست بود خود را منتسب بعرب میکردند و گاه ناچار میشدند که برای خود نژاد عربی بتراشند . حتی اینکه بنوشتهٔ طبری (ج ۱۰ ص ۱۱۲) شخص ابومسالم برای خود نسب عربی میساخت که از نسل (سلیم بن عبدالله بن عباس) است . بنوشته انانوی ۱ : اسحق موصالی برای اینکه در حضور هرون الرشید از (ابن جامع) عرب دشنام شنید نزد (خازم بن خزیمه) رفت و تولی نمود و بدین وسیله خواست انتساب بعرب داشته باشد ، و چون (خازم) این درخواست بپذیرفت اسحق گفت :

۱- تاریخ الوزراء جهشیاری ص ۳۹۸

۲- تاریخ طبری ج ۹ ص ۲۸۲

۳- طبری ج ۹ : ۳۱۶

۴- تاریخ طبری ج ۱۰ ص ۶۲

۵- جهشیاری : ۱۳۸

۶- مسعودی ج ۲ ص ۱۹۰

۱- ج ۵ ص ۵۶- و این حکایت در کتاب (الغیث المنسجم) نیز نقل شده است (ج ۱ : ۸۸)